

ولکم در هفت کیلومتری اقامتگاهمان ترتیب داد. شاه را با اتومبیل به محل میهمانی بردند، ولی شهبانو و والاحضرت‌ها و تقریباً تمام میهمان‌ها با شتر آمدند. شب مهتابی بود و ترتیبی داده بودم که نوازندگان محلی در سراسر مسیر به نواختن مشغول باشند و برای خود ضیافت متجاوز از ۵۰ چادر زده بودم. در مقابل هرکدام آتشی افروخته بودیم و محلی‌ها در اطراف آتش به رقص و پایکوبی مشغول بودند. کل ماجرا به قدری هیجان‌انگیز بود که شهبانو از جا جست و در رقص زنان محلی شرکت کرد. بعد از او یکی یکی فرزندان شاه و سپس خودم به آنها ملحق شدیم. شبی افسانه‌ای و خاطره‌انگیز بود. بعد هم استقبال بی‌نظیری که اهالی بیرجند از ولیعهد به عمل آوردند، حقیقتاً آشک مرا درآورد.»

تفریح من زن است!

علم در یادداشت‌هایش (۱۶ تیر ۱۳۵۴) می‌آورد: «صحبت را به مسائل خودمانی کشیدم و از دخترها صحبت کردم. فرمودند: چیز عجیبی است که این مسأله دخترت‌بازی ما هر ساله در منزل است و هر سال از سال قبل دخترهای بدتری داریم. عرض کردم من در این مسأله تردید دارم؛ ولی یک مطلب، مسلم است و آن اینکه شاهنشاه هرساله پییرتر و بالتیجه مشکل‌پسندتر می‌شود. بعد پشیمان از این جسارت شدم ولی شاهنشاه خیلی با شوخی و خنده تلقی فرمودند و فرمودند: ممکن است، راست می‌گویی. عرض کردم به علاوه تعداد هم زیاد شده و ممکن است به قول فرانسوی‌ها دچار ... شده باشیم. فرمودند: خوب، باید چه کرد؟ من اگر همین یک تفریح را نداشته باشم که سکنه می‌کنم. عرض کردم کاملاً حق با اعلیحضرت همایونی است و تمام رؤسا و مردان بزرگ ناچار باید یک سرگرمی کامل داشته باشند که به نظر من فقط و از راه زن میسر است.» در جاهای دیگر هم (۲ بهمن ۱۳۵۴ و ۲۳ فروردین ۱۳۵۵) می‌نویسد: «عرض کردم آن‌برگ دیشب آمد. خیلی سورپرایز عالی برای شاهنشاه بود. چون مدت‌ها بود که باید بیاید و نمی‌آمد. در حد اعلای زیبایی است. فرمودند: قطعاً آمشب برای شام او را خواهیم دید. من جمله رقم این دخترخانم را ملاقات کردم. واقعاً زیباییست... امسال در مسابقه زیبایی لندن نفر دوم شده است؛ ولی به نظر من از شماره یک زیباتر است... بعد (از ماجرا) جسارت کردم (از شاهنشاه) پرسیدم استدعای دیروز من در مورد اینکه فقط معاشرت کنید (و به خاطر سن‌تان با او همبستر نشوید)، قبول فرمودید؟ خندیدند. فرمودند: ابداً!»

یک درصد مردم آب آشامیدنی دارند!

علم در کتاب خاطراتش (۲۹ فروردین ۱۳۵۳) می‌نویسد: «ظهر برای نیم ساعتی جلسه هیأت امنای خانه‌های فرهنگ روستایی را داشتم و جای بسی تأسف من شد که وقتی جویا شدم در دهات چقدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد یک درصد دهات ایران آب آشامیدنی تمیز دارند؛ البته چون در ایران قنات و چاه هست، اشکال زیاد در این زمینه نیست ولی چهار درصد دهات ایران برق دارند. خیلی عجیب است و جای تأسف. او در جای دیگر (۳۱ فروردین ۱۳۵۳) می‌آورد: «عرض دیگر این بود که در جلسه خانه‌های فرهنگ روستایی معلوم شد که روستاهای ایران فقط چهار درصد برق همراه هفتاد میهمان، در روز ۲۲ مهر تولد شهبانو را جشن گرفتیم. شخصاً بهترین آشپز دنیا را دعوت کرده بودم که از ما کسبیم پاریس به همین منظور آمده بود. غذاهایی که عرضه کردم حقیقتاً فوق‌العاده بود و درخور پادشاه... برای این دو روز جشن و سرور، مبلغی در حدود ۴۰ هزار دلار خرج کردم. ضیافت شب دوم را در

ندارند و در نتیجه بین مردم یک نوع بی‌اعتنایی به وجود آمده است و روزبه‌روز بیشتر می‌شود... چرا اجازه نمی‌فرمایید انتخابات واقعاً متکی بر آرای مردم باشد؟ گور پدر این حزب یا آن حزب. (چرا نمی‌گذارید) انتخابات شهرداری‌ها آزاد باشد. انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی... آزاد انجام بشود...»

یا لامبورگینی باشد یا رولز رویس!

اسدالله علم در کتاب خاطراتش ذیل تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۵۴ می‌نویسد: «والاحضرت شهنواز هفت میلیون تومان (معادل ۱۰ هزار دلار) قرض می‌خواهند که قسط کارخانه موتورسیکلت‌سازی شوهرشان را بدهند. خیلی عجیب است این شوهرشان (که) با هیپی‌گری دل دختر را ربود، اکنون وارد دادوستدهای کلان شده و عجیب است که این دختر، دربیست در اختیار این پسر است و کوچک‌ترین شخصیتی از خود نشان نمی‌دهد. از این پدر مقتدر خیلی عجیب است... به‌علاوه اتومبیل سواری ایشان هم باید رولز رویس یا لامبورگینی باشد. باید این مطلب را هم به عرض برسانیم و پولی برای ایشان راه بیندازیم.» علم همچنین در جای دیگر خاطراتش (۱۶ اسفند ۱۳۵۴) می‌نویسد: «عرض کردم والاحضرت شهنواز ضمن فرمایشات مختلف که به من امر فرمودند، ۱۰ میلیون تومان هم اضافه برداشت از بانک عمران می‌خواهند. فرمودند: فقط ۱۰ میلیون؟ (البته با خنده). عرض کردم بلی. فرمودند: تعجب است. این بچه چقدر تحت تأثیر این مردکه‌الدنگ، شوهرش، می‌باشد. این آقای پسر هیپی چطور یک‌دفعه پول پرست شد؟ عرض کردم آن هیپی‌گری برای وصول به این هدف بوده؛ یعنی اول جلب قلب والاحضرت تا از آن راه به این نتیجه برسد. فرمودند: صحیح است. عرض کردم ولی به هر حال کارهای خلاف قاعده نکنند، ما حرفی نداریم. با هم خوش باشند، چه بهتر. فرمودند: درست است.»

توضیح «شهرزند»: شهنواز، فرزند اول محمدرضاشاه از همسر اول، فوزیه است و ۱۰ میلیون تومان در آن زمان، معادل حدوداً ۱۵۰ میلیون دلار است.

شما وزیر چه سیاره‌ای هستید؟!

علم در یادداشت‌هایش در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۵۴ می‌نویسد: «دیشب هوشنگ انصاری، وزیر اقتصاد و دارایی، پیش من بود. شرح عجیبی از عدم هماهنگی دستگاه‌های دولت و برنامه‌های اقتصادی و به‌هم‌ریختگی کارها و خریدهای عجیب و غریب بدون مطالعه می‌گفت؛ من جمله اینکه همیشه به علت نبودن بندر، در حدود ۱۵۰۰ میلیون دلار کالا در وسط دریا به مدت سه تا چهار ماه معطل است، کرایه کشتی‌ها و زیان دیر شدن تخلیه، یک رقم عجیبی تشکیل می‌دهد. چون دوست من است، به او گفتم مگر شما وزیر گرات دیگر هستید که اقدامی نمی‌کنید یا لاقط موضوع را به عرض شاهنشاه نمی‌رسانید؟ می‌گفت نخست‌وزیر نمی‌گذارد چون می‌ترسد شاهنشاه نسبت به او متغیر شوند، دائماً مشغول ماست مالی هستیم.»

بهترین آشپز دنیا برای تولد فرح

علم همچنین در کتاب خاطراتش ذیل تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۴۹ می‌نویسد: «از همدان عازم بیرجند شدیم، تمام خانواده سلطنتی به همراه هفتاد میهمان، در روز ۲۲ مهر تولد شهبانو را جشن گرفتیم. شخصاً بهترین آشپز دنیا را دعوت کرده بودم که از ما کسبیم پاریس به همین منظور آمده بود. غذاهایی که عرضه کردم حقیقتاً فوق‌العاده بود و درخور پادشاه... برای این دو روز جشن و سرور، مبلغی در حدود ۴۰ هزار دلار خرج کردم. ضیافت شب دوم را در



تفریح جنسی مهم‌تر است یا مشکلات مردم؟

روایت‌هایی از فساد محمدرضا شاه و خاندان پهلوی در عرصه‌های مختلف

شهرزند این روزها مصادف است با ایام دهه فجر؛ ایامی که حضرت امام (ره) به ایران آمدند و در نهایت مردم در کنار رهبرشان پیروزی انقلاب اسلامی را جشن گرفتند. درباره دلایل این پیروزی و خروش مردم که به انقلاب اسلامی ۵۷ منجر شد طبیعتاً نمی‌توان در یک گزارش پرداخت. اما گاهی کافی است به بعضی فسادهای دربار پهلوی و اطرافیان‌شان اشاره کنیم تا ببینیم مردم در چه وضع و شرایطی در آن زمان زندگی می‌کردند و ریشه‌های خشم‌شان از پهلوی از کجا نشأت می‌گرفت. آنچه در ادامه می‌خوانید روایتی از فساد پهلوی است مستند به کتاب یادداشت‌های اسدالله علم، کتاب «دخترم فرح» (نوشته فریده دیبا ترجمه الهه ربیسی فیروز) و کتاب «آمریکایی‌ها در ایران» نوشته آرتور میلیسپو، مشاور پیشین دفتر تجارت خارجی وزارت امور خارجه ایالات متحده.

مثل دیوانه‌ها عقب پول هستی؟! از یک طرف نطق‌های آتشین در دفاع حقوق بشر می‌کنی، از طرف دیگر برای منافع خودت اگر باشد، پدر مردم را می‌خواهی دریابوری... فرمودند: بسیار خوب مانع ندارد. اعلام کند؛ ولی بدانند که مردم ایران گول نمی‌خورند...»

هیأت حاکمه از هر انتقادی مصون است!

علم همچنین در کتاب خاطراتش ذیل تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۴۸ می‌نویسد: «شاهنشاه فرمودند: عجیب است که هر کدام به مقامی می‌رسند، همه دوستان و هم‌قدمان را هم فراموش می‌کنند که هیچ، میل دارند تمام کارهای‌شان را با وسیله زورگویی و مثلاً دستگاه‌های امنیتی پیش ببرند. بعد فرمودند: نمی‌دانم این مردم کی تربیت خواهند شد و چطور می‌توان آن‌ها را تربیت کرد. من جسارت کردم و عرض کردم متأسفانه در راه آن هم نیستیم، زیرا اولین قدم در راه تربیت اجتماعی احترام گذاشتن به حقوق دیگر مردم است و ما در جهت اینکه این اولین قدم را برداریم، نیستیم. فرمودند: چطور؟ عرض کردم هیأت حاکمه در درجه اول باید متوجه این امر باشد تا کم‌کم مردم عادت بکنند. هیأت حاکمه که زیر سایه قدرت اعلیحضرت مصون از هرگونه انتقادی است... وکلای (نمایندگان) مردم هم می‌دانند به جای اینکه فکر آرای مردم باشند، باید مسئولین را... (چالپوسی) کنند. دیگر مردم چه معنی دارند؟ فرماندار و استاندار هم که حزبی هستند، دستور حزب را اجرا می‌کنند. چه کار دارند به آرای مردم؟ این است که وکیل هم کار ندارد به آرای مردم. مردم هم به او کار

«انتخابات کنترل و آراء، خرید و فروش می‌شدند. علاوه بر آن‌ها این کار را هم با بی‌لیاقتی مضحکی انجام می‌دادند. اخذ رأی در حوزه‌های مختلف و در تاریخ‌های متفاوت صورت می‌گرفت. انتخابات مجلس چهاردهم در سال ۱۹۴۳ میلادی (۱۳۲۲ شمسی)، هشت ماه طول کشید و اصلاً هم معلوم نیست کامل شده باشد.»

چه کسی را می‌خواهید فریب بدهید؟

اسدالله علم همچنین در کتاب خاطراتش (۱۰ شهریور ۱۳۵۲) می‌نویسد: «به من فرمودند: به خواهرم اشرف بگو من از این حرکات عوام‌فریبانه خوشم نمی‌آید. شما ثروت خودتان را وقف امور خیریه می‌کنید، در حدود چندین ۱۰ میلیون تومان. آن وقت برای تعمیر کاخ خودتان از من می‌خواهید که به دولت بگویم چندین ۱۰ میلیون تومان به شما بدهد. که را می‌خواهید گول بزنید؟...»

توضیح «شهرزند»: اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی، به دورویی و جمع‌مال و منال شهرت داشت. ریاکاری او به قدری بود که همه آن را فهمیده بودند و حتی خود اعضای خاندان سلطنتی هم علناً درباره آن صحبت می‌کردند.

حتی شاه هم ریاکاری خواهرش را می‌دانست

اسدالله علم در کتاب خاطراتش ذیل تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۵۴ می‌نویسد: «والاحضرت اشرف اجازه خواسته‌اند روز دوم فروردین بنیاد خیریه خودشان را اعلام بکنند. شاهنشاه قاه قاه خندیدند. فرمودند: آخر به خواهرم بگو یک طرف بنیاد خیریه اعلام می‌کنی، یک طرف

نمایندگانی که توسط ساواک انتخاب می‌شدند فریده دیبا، مادر فرح پهلوی در کتاب «دخترم فرح» می‌گوید: «مردم در انتخابات، یا شرکت نمی‌کردند، یا تعداد شرکت‌کنندگان فوق‌العاده ناچیز بود. اگرچه انتخابات برگزار می‌شد، اما کسانی به مجلس می‌رفتند که از سوی نخست‌وزیر به اطلاع محمدرضا می‌رسید و محمدرضا، اسامی عده‌ای را تأیید می‌کرد. این اسامی را ساواک تهیه می‌کرد. تلاش ساواک بر این بود که در شهرها و شهرستان‌ها بگردد و افرادی را پیدا کند که ضمن وفاداری به نظام حکومتی، پسندیدگی محلی هم داشته باشند.»

بگذارید مردم فکر کنند انتخابات آزاد است!

اسدالله علم، وزیر دربار در کتاب خاطراتش می‌نویسد: «صبح شرفیاب شدم. اوقات شاهنشاه تلخ بود. نفهمیدم چرا؟ به من هم بی‌جهت در سر موضوع بسیار کوچکی اوقات تلخی کردند که من هم ناراحت شدم ولی چون صبح بود و مشروب نخورده بودم، جرأت عکس‌العمل نداشتم. یعنی عقلم سر جا بود؟... عرض کردم چه دلیل دارد که دولت بر سر کار باشد، همه عوامل انتخاباتی را در دست بگیرد و مثلاً در انتخابات شهرداری و انجمن‌های ولایتی و ایالتی مداخله بکند؟ بگذارید مردم حس بکنند که انتخابات آزاد است. انجمن‌های شهر و ایالتی و ولایتی چه تأثیری در سیاست کشور دارد که دولت می‌خواهد در دست داشته باشد؟ بگذارید آزادانه سروکله هم بزنند و اگر انتخابات مجلس، حالاها باید یک حدودی داشته باشد، چرا باید در انتخابات شهرداری چنین باشد؟ چرا باید مردم در مسائل زندگانی روزمره‌شان حرف نزنند. اینکه به جایی صدمه نمی‌زند. فرمودند، چطور صدمه نمی‌زند؟ مثلاً مزخرفات عجیبی در مورد گرانی می‌گویند، که این طور نیست. عرض کردم، اولاً متأسفانه این طور است، ثانیاً بر فرض چرت و پرتی می‌گویند، چه ضرری دارد یک درجه نامطمینانی باز می‌شود. فرمودند، به همین مناسبت هم من گفته‌ام حزب اقلیت باشد. عرض کردم، فرموده‌اید، ولی شیر بی‌بال و دم و اشکم است. اقلیتی که نتواند حرف بزند چه معنی دارد؟ فرمودند: آخر این همه کارهای بزرگ را مردم چطور توجه ندارند؟ عرض کردم، تبلیغات هم غلط است. یک مقداری را درست نمی‌گویند، یک مقداری را هم که می‌گویند، آنقدر می‌بانه می‌کنند و آنقدر تملق نسبت به اعلیحضرت همایونی می‌گویند که مردم را بی‌زار می‌کنند.»

بی‌لیاقتی محض!

آرتور میلیسپو، مشاور پیشین دفتر تجارت خارجی وزارت امور خارجه ایالات متحده که برای سازمان‌دهی وزارت دارایی استخدام شده بود، در کتاب «آمریکایی‌ها در ایران» می‌نویسد:

علم در یادداشت‌های

در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۵۴ می‌نویسد: «دیشب هوشنگ انصاری، وزیر اقتصاد و دارایی، پیش من بود. شرح عجیبی از عدم هماهنگی دستگاه‌های دولت و برنامه‌های اقتصادی و به‌هم‌ریختگی کارها و خریدهای عجیب و غریب بدون مطالعه می‌گفت؛ من جمله اینکه همیشه به علت نبودن بندر، در حدود ۱۵۰۰ میلیون دلار کالا در وسط دریا به مدت سه تا چهار ماه معطل است، کرایه کشتی‌ها و زیان دیر شدن تخلیه، یک رقم عجیبی تشکیل می‌دهد. چون دوست من است، به او گفتم مگر شما وزیر گرات دیگر هستید که اقدامی نمی‌کنید و یا لاقط موضوع را به عرض شاهنشاه نمی‌رسانید؟ می‌گفت نخست‌وزیر نمی‌گذارد چون می‌ترسد شاهنشاه نسبت به او متغیر شوند، دائماً مشغول ماست مالی هستیم.»



اسدالله علم در جای دیگر ذیل تاریخ ۸ دی ۱۳۵۵ می‌نویسد: «صبح شرفیاب شدم و شاهنشاه را بسیار عصبانی و برفروخته یافتم. گرچه معمول ندارم که بیرسم، ولی چون خیلی خلاف انتظار بود، فوری سؤال کردم. فرمودند هفته پیش که تو نبود، به این ... احمق گفتم امروز بعدازظهر برای گردش ما فلان کس حاضر باشد. امروز که از او جویا می‌شدم، به من می‌گوید چنین امری نفرموده‌اید. این مردمی که پیر و خرفت می‌شوند، دیگر قدرت کار کردن ندارند. باید واقعاً بازنشسته بشوند. عرض کردم اتفاقاً ... پیرمرد مراقب و مواظبی است و هیچ وقت میل ندارد موجبات کدورت خاطر مبارک خدای‌نکرده فراهم شود. نمی‌دانم چطور شده که این پیشامد شده است. دیدم هیچ راه دیگری نیست، جز اینکه پس از این، کار را به دنده شوخی بیندازم. فوری عرض کردم حالا هم اعلیحضرت همایونی حق ندارید عصبانی شوید. فرمودند: آخر با یک همچون احمق‌هایی ممکن است عصبانی نشد؟ عادت شاه بر این است که اگر کسی را قبلاً در نظر بگیرند، دیگر هیچ‌کس را نمی‌توان جای او گذاشت.»